



بررسی مقایسه‌ای ساخت اضافه در زبان فارسی بر اساس الگوی‌های شناختی و غیرشناختی

محمد عموزاده^۱، نسیم اسفندیاری^۲

چکیده

ساخت اضافه گونه‌های متفاوتی دارد که بین آنها روابط مبتنی بر توارث (فرایند استعاره سازی از ساخت اولیه - عینی به پیچیده - انتزاعی) وجود دارد. این مقاله به بررسی گونه بنیادین ساخت اضافه و مشتقات آن از دیدگاه شناختی و غیرشناختی می‌پردازد و از مطالعات در زمانی جهت روشن‌تر شدن روند استعاره سازی ساخت اضافه در زبان فارسی بهره می‌گیرد. مطالعات در زمانی ساخت اضافه در زبان فارسی نشان می‌دهد که گونه بنیادین ساخت اضافه در فارسی به لحاظ تاریخی از حالت اضافی در فارسی باستان مشتق شده و سپس در فرایند استعاره سازی، ساخت‌های پیچیده‌تر از آن منشعب شده‌اند. همچنین در بررسی جنبه‌های شناختی مسئله سعی شده است که با استفاده از اصول شناختی (همچون روابط توارث، اصل ناماسازی و فرضیه رمزگذاری ساخت) نموداری از ساخت اضافه و مشتقات آن ارائه و از این طریق، ساخت بنیادی و ساخت‌های متعددی که از طریق فرآیند توارث از آن مشتق شده‌اند مشخص شود. نتایج این تحقیق در راستای تثبیت مفهوم استعاره سازی نشان می‌دهد که عوامل تجربی و ساختی اولیه و بنیادی در فرآیند مذکور برای شکل گرفتن ساخت‌های های متاخر نقش اصلی را ایفا می‌کنند.

کلید واژه‌ها: ساخت اضافه، رابطه توارث، استعاره سازی، زبان شناسی شناختی، گونه بنیادین ساخت اضافه

✉ amoozadeh@yahoo.com

۱- دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

✉ esfandiari_nasim@yahoo.com

۲- دانشجوی دکترای زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

مقدمه

ساخت اضافه معمولاً از ترکیب دو اسم، اسم و صفت و یا اسم و مصدر ساخته می‌شود که البته در موارد پیچیده و ترکیبی شاهد توالی چندین اسم و صفت هستیم. بین دو اسم مذکور و یا دو عنصر دخیل در ساخت اضافه یک کسره (-) قرار می‌گیرد که نقش اضافی را بازی می‌کند، البته گاهی تحت تأثیر فرآیندهایی واج شناختی (-) به (ی) تبدیل می‌شود. در یک ترکیب اضافی مضاف الیه، اسم یا کلمه جانشین اسم است که به دنبال اسم مکسور دیگری می‌آید و آن اسم مکسور به مضاف الیه نسبت داده می‌شود، مانند کتاب - سعید که "کتاب" با کسره‌ی اضافه به سعید نسبت داده شده است. بنابراین در اینجا کتاب، مضاف و سعید، مضاف الیه محسوب می‌شود و کسره نقش اضافی را بین آندو بازی می‌کند. ترکیبات زیر نیز نمونه‌های دیگری از ساخت اضافه هستند:

(۱) مدادِ حسین، دستِ احمد، دستِ روزگار

که در هریک از نمونه‌های بالا، به نوعی وابستگی کلمه نخستین به کلمه دوم بیان شده است. به عبارت دیگر کلمه دوم به نحوی توضیحی درباره کلمه اول داده است (انوری و گیوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳).

انواع ساخت اضافه اگر چه صورت یکسانی دارند اما در برگیرنده طیف وسیعی از نقش‌ها و معانی هستند که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم. ساخت اضافه قابلیت آن را دارد که بیانگر رابطه‌ی میان یک گروه اسمی موصوف و یک گروه صفتی باشد. همچنین می‌تواند با قرار گرفتن میان دو گروه اسمی رابطه مالکیت را نشان دهد. از دیگر کارکردهای ساخت اضافه بیان ساختار مقوله‌ای فعل است. این ساخت می‌تواند بین مصدر فعلی و اقمارش ظاهر شود و بین آنها رابطه‌ای مبتنی بر اضافه درست کند. این رابطه می‌تواند بین فعل و قمر کنشگر و یا کنش‌پذیر و حتی گاهی بین دو قمر بدون وجود فعل باشد. بدین ترتیب ساخت اضافه می‌تواند بیانگر رابطه‌ای با معانی و وجوه گوناگون بین دو یا چند عنصر باشد که در یک ساخت ظاهر می‌شود.

بیشتر تحقیقات صورت گرفته جدید درباره ساخت اضافه از منظری صوری به این موضوع پرداخته اند. در این مقاله سعی بر آن داریم این ساخت را عمدتاً از منظری شناختی تبیین نموده، جنبه‌های معنایی و شناختی آن را بررسی کرده و رابطه میان آنها را نشان دهیم. اما قبل از بررسی شناختی لازم است جهت مقایسه بعضی از رویکرد های غیر شناختی (ستنی و صورتگرا) نیز مورد

تفحص اجمالی قرار گیرد. در پایان، با توجه به اصول شناختی اشاره‌ای به ابعاد تاریخی و در زمانی این ساخت در زبان فارسی نیز خواهیم داشت.

۱- مطالعه غیر شناختی ساخت اضافه در زبان فارسی

ساخت اضافه از پدیده‌های مشکل و پیچیده در زبان فارسی است. تا کنون به طور کلی دو رویکرد عمده (سنتی و صورتگرا) در توصیف و تحلیل این پدیده اتخاذ شده است که به اختصار به بیان و تشریح آنها می‌پردازیم. انوری و گیوی (۱۳۸۴: ۷۸) ساخت اضافه را به مثابه کسرهای تعریف کرده‌اند که نشانه‌ی ارتباط اسم با متمم است و در مواردی که کلمه به یکی از مصوت‌های (آ، و، ی) ختم شود، بصورت (ی) تلفظ می‌گردد:

(۲) کوچه - ی - باغ، خدا - ی - جهان

انوری و گیوی (همان: ۱۲۵) به طبقه بندی انواع ساخت اضافه به شرح زیر پرداخته اند: الف) اضافه ملکی: در این نوع اضافه بین مضاف و مضاف الیه رابطه‌ی مالک و مملوک برقرار است، مثلاً: خانه ایرج، کتاب تورج، تابلوی آرش. در اینجا دو گروه اسمی وجود دارد و کسره اضافه بین دو گروه اسمی معنای مالکیت می‌دهد.

ب) اضافه تخصیصی: در اینجا مضاف، چیزی است که اختصاص به مضاف الیه است، مثلاً: میز مطالعه، کتاب مدرسه، رنگ شیشه. در این نوع اضافه، کسره معنای اختصاص و انتساب را می‌رساند.

پ) اضافه توضیحی: مضاف، اسم عام و مضاف الیه، نام مضاف است، مثلاً: کشور ایران، قاره آفریقا، شهر دزفول.

ت) اضافه بیانی: مضاف الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند، مثلاً: لباس پشم، جام طلا، سینی نقره. که در اینجا نیز جنس و کالا هر دو گروه اسمی هستند که بین آنها کسره اضافه قرار گرفته است.

ث) اضافه تشبیهی: میان مضاف و مضاف الیه رابطه‌ی شباهت برقرار است، مثلاً: آتش عشق، دریای بخشش. بین این دو گروه اسمی رابطه مبتنی بر شباهت وجود دارد.

ج) اضافه استعاری: در اینجا مضاف در غیر معنی حقیقی خود به کار می‌رود، مثلاً: دست روزگار، سنگ جدایی. در اینجا دست به معنای دست واقعی نیست بلکه معنایی استعاری دارد و توسط کسره اضافه در گروه اسمی دیگری نسبت داده می‌شود.

ح) اضافه اقترانی: هنگامی که میان مضاف و مضاف الیه معنی مقارنت و همراهی برقرار باشد، مثلاً: دست ادب که بین ادب و دست نوعی ملازمه (مثلاً دست به سینه گذاشتن) وجود دارد.

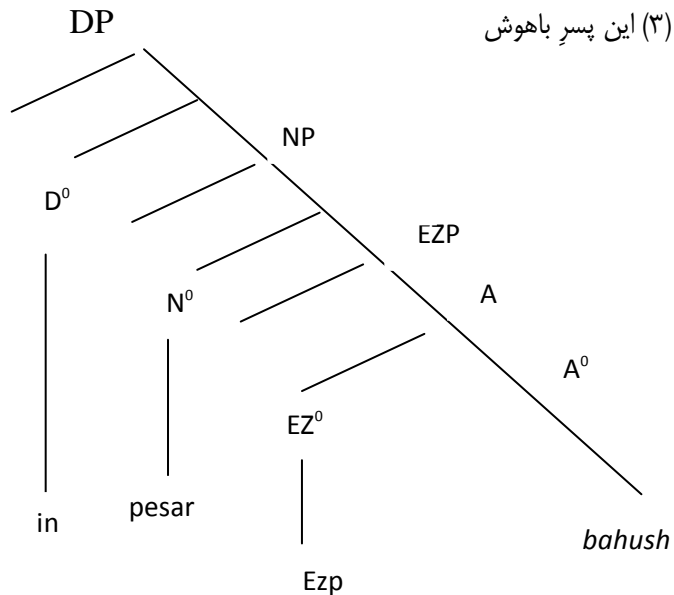
د) اضافه بنوت: در این نوع اضافه، اسم فرزند به اسم پدر یا مادر افزوده شود، مثلاً: رستم زال، سام نریمان، محمد زکریا.

به این فهرست باید اضافه‌ی توصیفی را نیز اضافه کرد که در آن مضاف الیه، صفت است و اسم مضاف را توصیف می‌کند، مثل: پسر خوب، کتاب سبز، خانه خوب.

همانطور که مشاهده می‌شود رویکرد انوری و گیوی (۱۳۸۴) در تبیین ساخت اضافه صرفاً توصیفی بوده و به طبقه‌بندی صرف بسنده کرده‌اند. به علاوه ایشان همه این ساخت‌ها را در یک سطح معنایی و نحوی می‌بینند و برای همه آنها یک تبیین ارائه می‌دهند. در حالی که همان گونه که نشان خواهیم داد، ساخت‌های مختلف اضافه، رابطه‌ای سلسله‌مراتبی با هم دارند و برخی از آنها از برخی دیگر مشتق شده‌اند. از دیگر مشکلات فرا روی گیوی و انوری این است که ساخت اضافه را فقط از نوع ساده آن می‌دانند در حالی که ساخت‌های اضافه مرکب متعددی نیز وجود دارند. همچنین به ساخت‌های متفاوتی چون رفتن علی و کشتن آهو اشاره نکرده‌اند که از ساخت‌های پرکاربرد محسوب می‌شوند. در هر حال، رویکرد اکثر محققین دستور سنتی به مسئله ساخت اضافه کم و بیش مثل هم بوده است.

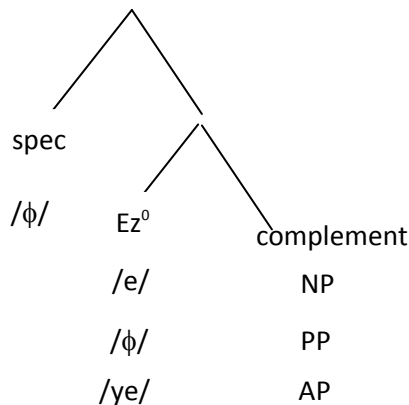
معین زاده (۲۰۰۶) با اتخاذ رویکرد کمینه‌گرا سعی در تبیین ساخت اضافه دارد. به اعتقاد او (همان: ۴۵) کسره اضافه بین هسته یک عبارت (*phrase*) و برخی توصیف‌گرها (*quantifier*) و متمم‌ها می‌آید که هر دو بعد از هسته قرار می‌گیرند. به اعتقاد او (همان: ۵۰) تک واژه /e/ اضافه، هسته یک مقوله عبارتی است که به عنوان متمم هسته دیگری عمل می‌کند. او اضافه را هسته گروه اضافه (*EZP*) می‌داند و گروه اضافه را به عنوان متمم هسته یک مقوله عبارتی غیر فعلی قلمداد می‌کند. این گروه اضافه که محدود به مقولات عبارتی غیر فعلی است می‌تواند متمم هر $AP \cdot Np \cdot A^0 \cdot N^0$ شود.

معین زاده (همان: ۵۲) اضافه را فرافکن بیشینه‌ای می‌داند که توسط هسته */e/* فرافکنی شده است. مثال پایین را در نظر می‌گیریم که در آن گروه صفتی، متمم هسته اضافه شده است.



نمودار (۱)

در نمودار (۱) می‌بینیم ساخت اضافه در واقع فرافکنی یک هسته اضافه (*Ezafe*) است که به صورت آوایی مثل */e/* یا */ye/* و ϕ ظاهر می‌شود. *EZP* یک مقوله نقشی است که هسته آغازی بوده و جایگاه شاخص آن خالی است. او نمودار کلی ساخت اضافه را در نهایت به صورت زیر ترسیم می‌کند (نمودار ۲).



نمودار (۲)

درزی و معظمی (۱۳۸۵) نیز با اتخاذ رویکرد کمینه گرا سعی در تبیین ساخت اضافه در فارسی دارند. به اعتقاد آنان (همان: ۱) کسره اضافه، واکه بدون تکیه‌ای است که در بعضی از گروه‌های نحوی میان هسته و عناصر توصیف‌گر بعد از آن قرار می‌گیرد. شرط ظاهر شدن این کسره وجود رابطه نقش معنایی و مشخصه‌ی $[+N]$ برای عنصر نقش دهنده است. دیگر نقش کسره اضافه بازبینی حالت ذاتی میان عناصر و جایگاه آن هسته گروه حالت است. در صورت زیرساختی، گروه اسمی بعد از توصیف‌گرها قرار دارد (همان: ۶).

جایگاه ساختاری عناصر در حوزه‌های اضافه را باید به گونه‌ای در نظر گرفت که اطلاق نقش معنایی در آن صورت گیرد. هنگامی که عنصری در حوزه اضافه به عنوان نقش دهنده تعیین شده باشد، عناصر وابسته یا موضوع‌های آن را می‌توان در جایگاه شاخص و متمم فرافکنی واژگانی قرار داد. اسم با قرار گرفتن در جایگاه متمم گروه صفتی، نقش معنایی را از آن دریافت می‌کند. از طرف دیگر ویژگی‌های صوری مربوط به حالت AP ، ویژگی‌های حالت هسته‌ی $kp-k$ گروه حالت است- را ارزش‌گذاری می‌کند و کسره اضافه در این جایگاه ظاهر می‌شود. از آنجا که عناصر نمی‌توانند در همان جایگاهی که نقش معنایی دریافت کرده‌اند حالت خود را بازبینی کنند، گروه اسمی که اکنون نقش معنایی لازم را از صفت دریافت کرده، به جایگاه شاخص kp حرکت می‌کند که در آنجا هسته k یعنی کسره اضافه حالت آن را ارزش‌گذاری می‌کند (همان: ۱۱). بدین ترتیب اسم از جایگاه نقش معنایی به جایگاه حالت حرکت کرده و ترتیب رو ساختی اسم-کسره‌ی اضافه - صفت به وجود می‌آید. پس جایگاه اولیه اسامی بعد از عناصر توصیف‌گر است. KP یک گروه حالت است که کسره اضافه در هسته آن قرار می‌گیرد و اسم برای بازبینی حالت خود به جایگاه مخصص آن می‌رود.

در اینجا اگرچه به علت تمرکز مقاله به رویکرد شناختی از ذکر دیگر آثار موجود با رویکرد صورت‌گرا به ساخت اضافه اجتناب می‌کنیم ولی آنچه بطور کلی در رویکردهای صورت‌گرا در تبیین پدیده‌های دستوری مشهود است این است که این رویکرد در راستای تعلیق معنا و نقش عمل کرده و صورت را معیار اصلی برای بررسی این پدیده‌ها می‌دانند. به عنوان مثال در دو مقاله‌ای که ذکر شد، گستره متنوع ساخت اضافه به یک مفهوم نحوی مثل مقوله نقشی یا اعطای حالت ذاتی تقلیل یافته است. اگرچه شاید بتوان با معرفی سطحی ژرف ساختی و تعیین رابطه‌ای بین این سطح با جملات روساختی، تنوعات صوری را به یک انگاره واحد تقلیل داد، اما مسئله

اساسی این است که آیا این انگاره صوری و نهایی توانایی تبیین گستره متنوع ساخت اضافه را دارد. همان‌گونه که خواهیم دید ساخت اضافه انواع متنوعی دارد که هر کدام بیانگر معنا، نقش و پردازش‌های ذهنی خاصی هستند، و لذا بدون در نظر گرفتن این تنوع و دگرگونی نمی‌توان ماهیت ساخت اضافه را به درستی فهمید. در حقیقت، تقلیل مجموعه متنوع این ساخت‌ها به تعمیمی صوری، ماهیت این پدیده را پنهان می‌کند. در توضیح مطلب باید بگوییم همه انواع ساخت‌های اضافه را نمی‌توان یکسان و برآمده از یک ژرف ساخت واحد دانست، زیرا این ساخت‌ها هم به لحاظ معنایی و هم به لحاظ نقشی تفاوت دارند و هر گونه تعمیم افراطی ماهیت پدیده را منسوخ می‌کند. لذا بنظر می‌رسد یک راه حل تعبیه پذیرتر در مواجهه با پدیده گوناگونی این ساخت‌ها، بررسی روابط میان انواع ساخت اضافه باشد.

۲- رویکردهای شناختی

۲-۱. دستور ساخت محور^۱

دستور ساخت محور بعنوان یکی از شاخه‌های دستور شناختی در پی کشف و بررسی ساخت‌های مفهومی زبان در ذهن آدمی است. این رویکرد شامل مجموعه‌ای از نظریات و دیدگاه‌ها حول مفهوم ساخت می‌باشد که فصل مشترک تمام آنها در دو نکته خلاصه می‌شود: یکی تقدم ساخت بر اجزاء و دیگر اینکه هر جزئی را صرفاً می‌توان از ساخت مخصوص آن مشتق کرد. گلدبرگ (۴:۱۹۹۵) ساخت را واحد اصلی زبان می‌داند. او جریان‌های اصلی دستور ساخت محور را به آثار فیلمور و کی (۱۹۹۳)، فیلمور، کی و کانور (۱۹۸۸)، لیکاف (۱۹۸۲)، بروگمان (۱۹۸۸) و لمبرشت (۱۹۹۴) مربوط می‌داند. کرافت (۴:۲۰۰۴) معتقد است که دستور ساخت محور از توجه به تحلیل پدیده پیچیده/اصطلاح (*idiom*) نشأت گرفته است. اصطلاح از نقطه نظر زبان‌شناسی پدیده ویژه‌ای است، زیرا چه از لحاظ نحوی و چه از لحاظ معنایی بی‌قاعده به نظر می‌رسد و واژگان موجود در آن، وضعیت مشخصی از نظر نحوی و معنایی ندارند. کرافت (همان: ۸۵) پدیده اصطلاح را طرح‌واره‌ای می‌نامد چرا که گویی هر اصطلاحی واحد زبانی مستقلی بوده که ساخت و معنای بی‌قاعده و خاص خود را دارد. همین امر به تدریج مفهوم ساخت و تقدم آن بر اجزاء و روابط نحوی را برجسته کرد. کرافت (۲۲۵:۲۰۰۵) معنا و روابط دستوری را در

^۱. Construction Grammar

اصطلاحات کاملاً غیر قابل پیش بینی دانسته و معتقد است که این ساخت‌های طرح‌واره‌ای چه به لحاظ نحوی و چه معنایی از الگوی کلی سایر ساخت‌های زبانی تبعیت نمی‌کنند. لذا باید برای هر کدام از این ساخت‌ها روابطی خاص متصور شد. او معتقد است که ساخت اصطلاحات به گونه‌ای است که اجزای آن فرع ساخت کلی بوده و خود ساخت است که قالب و شاکله معنا و تعبیر را می‌سازد و اجزاء صرفاً بر اساس ساخت و با مشتق شدن از آن معنا و صورت خود را می‌یابند و به تنهایی نقش و محتوایی ندارند. در اینجا کرافت اساساً در راستای مطرح کردن مسئله ترکیب پذیری معنایی گام بر می‌دارد بدین معنی که در اصطلاحات نمی‌توانیم با ترکیب و تحلیل عناصر هر عبارت یا ساخت به معنای کلی آن برسیم. لذا عناصر ساخت دارای ویژگی ترکیب پذیری نیستند و کلیت ساخت جدای از این عناصر، معنایی کلی دارد و ما بر اساس آن معنای ساختی، اصطلاحات را درک می‌کنیم.

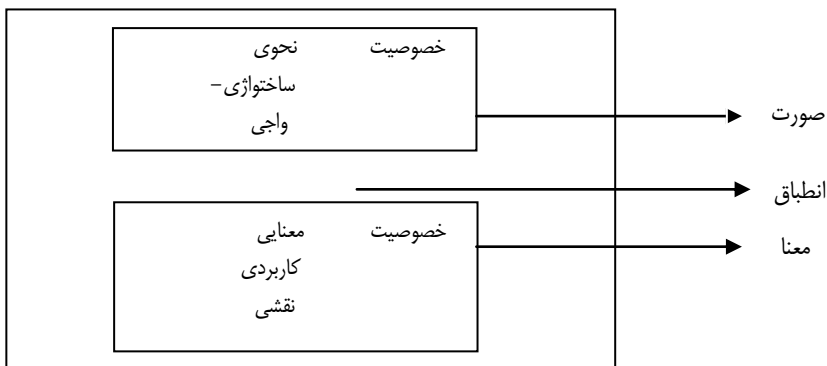
جملات متنوع و گسترده زبان، موارد و مشتقاتی از ساخت‌ها هستند. به نظر گلدبرگ (۱): (۱۹۹۵) ساخت، حاصل تناظری میان صورت و معناست که طی آن صورت نحوی با چهارچوبی معنایی پیوند می‌خورد. اما نکته قابل توجه این است که خود ساخت، مستقلاً و قبل از هرگونه کنش و عناصر مرتبط با آن و یا بطور کلی مستقل از واژه‌های بالفعل در این یا آن جمله معین وجود دارد. به عبارت دیگر یک ساخت مفهومی به صورتی کلی (و انتزاعی) داریم که خود به تنهایی حاوی معنا و ویژگی‌های مفهومی است. بنابراین قبل از اینکه ساختی معین را در جمله‌ای خاص بکار ببریم و یا واژه‌های خاصی را در آن قرار دهیم، آن ساخت از قبل و مستقل از این عناصر وجود دارد. به نظر گلدبرگ چیزی را می‌توان ساخت دانست که صورت، معنا یا کاربرد آن را نتوان کاملاً از دستور پیش‌بینی کرد؛ یعنی ساخت، پدیده‌ای است که مسئله ترکیب پذیری معنایی و پیش بینی نحوی در آن موضوعیت ندارد و از همین رو شروع خوبی برای دستور ساخت محور بوده است (همان: ۱۳).

گلدبرگ (همان: ۴) ساخت را این گونه تعریف می‌کند: (س) یک ساخت است اگر (س) یک جفت صورت-معنا به گونه (ص، م) باشد به قسمی که جنبه‌هایی از (ص) و جنبه‌هایی از (م) را نتوان صرفاً بر اساس عناصر و اجزای ساخت (س) پیش بینی نمود. تعریف گلدبرگ تقدم ساخت را بر اجزای آن نشان می‌دهد. بر این اساس نمی‌توان ماهیت و نقش عناصر ساخت را بدون لحاظ کردن ساخت مربوطه تشخیص داد، به عبارت دیگر آنچه که ماهیت این عناصر را تعیین می‌کند

کلیت آن ساخت است که هویتی مستقل از عناصر و اجزای آن دارد. اگر چه در موقعیت‌های متفاوت، عناصر و واژگان گوناگون در آن وارد می‌شوند ولی ساخت، کلیتی مستقل از این عناصر دارد.

فیلمور (به نقل از کرافت، ۲۰۰۵:۲۳۶) نیز با فرض طرح‌واره‌ای بودن ساخت، برای آن شکل و پیکره‌ای خاص در نظر می‌گیرد. در این پیکره، مکان‌ها و نقاط خاصی وجود دارد که با توجه به درجه گستردگی و شمول آن ساخت، تکواژها و واژه‌های که با ساختار موجود از پیش تعیین شده آن هماهنگ باشند می‌توانند در آن قرار گیرند. البته مشخصه این نوع ساخت، ثابت بودن آن است، بدین معنا که هیچ حرکت و جابجایی در آن روی نمی‌دهد. به علاوه اجزایی وجود دارند که به این ساخت خاص تعلق دارند یعنی ساخت-ویژه (*construction specific*) اند. به کلامی واضح‌تر، هر ساختی حاوی عناصر و اجزای خاص خود است و به هر عنصری مالکیت ویژه خود را می‌دهد. مثلاً اگر ما دو ساخت لازم و متعدی را در نظر بگیریم قطعاً هر دو دارای عنصر فاعل (*subject*) هستند، اما نباید این دو فاعل را چون دو عنصر مشترک و یکسان پنداشت، بلکه باید گفت که فاعل ساخت متعدی ویژه ساخت متعدی و فاعل ساخت لازم نیز ویژه ساخت لازم است. این رویکرد از آن روست که قائلان به دستور ساخت محور به مقولات نحوی عام و جهانشمول معتقد نیستند و اصطلاحات کلی را جایز نمی‌شمارند. در حقیقت بر این اعتقادند که هر فاعل با توجه به ساختی که در آن قرار گرفته است کارکرد و ماهیت ویژه خود را دارد و بنابراین نمی‌توان آن را کلی پنداشت.

هر ساخت از دو بخش به هم پیوسته شکل گرفته که شامل بخش معنایی و بخش نحوی است. بنابراین ساخت صرفاً امری صوری نیست که مجموعه‌ای از روابط انتزاعی را نشان دهد بلکه معنا و صورت هر ساخت در کنار هم قرار دارند. کرافت (۲۰۰۴:۱۸) در نهایت شمای کلی یک ساخت را بدین‌گونه ترسیم می‌کند:



نمودار (۳)

همانگونه که در نمودار (۳) مشاهده می‌شود، در بخش صورت، جنبه‌های نحوی، ساختوازی و واجی و در بخش معنایی علاوه بر معنا، جنبه‌های کلامی، بافتی و کاربرد شناختی مرتبط با ساخت حضور دارند. کرافت (همان: ۱۹) ساخت‌ها را نمادین می‌داند زیرا هر عنصری از ساخت، دو بعد دارد: (الف) بعد صوری و ساختاری که رابطه آن عنصر با ساخت و دیگر اجزا ساخت است و (ب) ابعاد نقشی، کلامی و معنایی که در تبیین هر ساخت و یا جزء مربوط به آن این دو جنبه را باید بطور همزمان در نظر داشت. عناصر بخش نحوی هر ساخت را عناصر نحوی و قسمت معنایی را اجزای معنایی می‌نامند (همان: ۱۲). بین این دو بخش (معنا و نحو) رابطه‌ای یک به یک حاکم و عبارت از همان رابطه انطباق است که بخش نحوی را به بخش معنایی متصل می‌کند.

۲-۲- ساخت و نماسازی ذهنی

ساخت‌ها به شدت متأثر از فرایندهای شناختی و پردازش‌های ذهنی هستند که این مسئله هم در واژگان و هم در ساخت‌ها تأثیر گذار است. گلدبرگ (همان: ۲۵) معتقد است که معنا معمولاً بر اساس یک پس زمینه خاص (چارچوب ذهنی^۱، ساخت^۲) تعریف می‌شود. او در تمثیل تأثیر پس زمینه‌ها در پردازش‌های ذهنی، کلمه *ceiling* را حاصل پردازش ذهنی با توجه به نمای درونی ساختمان و کلمه *roof* را حاصل پردازش ذهنی با توجه به نمای بیرونی می‌داند. یعنی نوع چارچوب‌های مفهومی‌ای که ما از واژگان در ذهن خود داریم متأثر از فرایندهای شناختی است. به اعتقاد او در تحلیل ساخت‌ها باید فرایند شناختی انطباق ذهنی را در مرکز تحلیل‌هایمان قرار دهیم. وی بر این باور است که پردازش ساخت‌ها بر اساس یک پس زمینه خاص در مورد همه

^۱. Frame

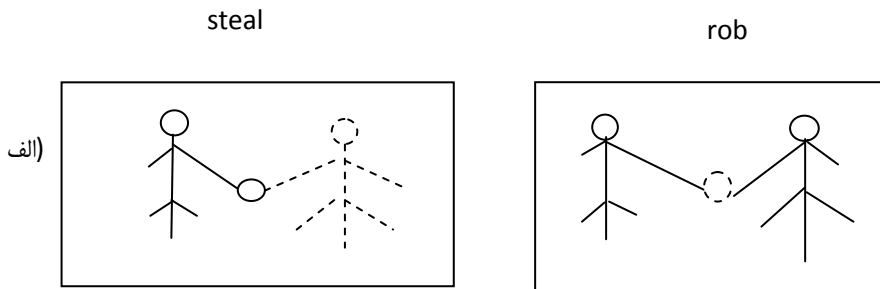
^۲. Scene

ساخت‌ها صدق می‌کند، اما بر خلاف بعضی از ساخت‌گرایان، وی منکر ساختار درونی ساخت‌ها نیست. او (همان: ۴۴) این موضوع را در مورد افعال مورد بحث قرار می‌دهد و معتقد است که افعال ابتدا به صورت عنصر واژگانی مشخص می‌شوند، یعنی اینکه ساخت درونی آنها متأثر از ناماسازی^۳ (برجسته سازی) جنبه‌هایی از دانش معنا شناختی- قالب ذهنی^۴ است. نقش‌هایی که به صورت واژگانی نما سازی می‌شوند عناصری در چارچوب معنایی هستند که ضرورتاً همراه با فعل آمده و حاوی برجستگی خاصی هستند و مواردی که ناماسازی نمی‌شوند هر چند در چارچوب معنایی وجود دارند ولی برجسته نمی‌شوند. تفاوت در نما سازی باعث تفاوت در معنا و ظرفیت فعل‌ها می‌شود. در این خصوص به مثال زیر توجه می‌کنیم:

(۴) *rob* <thief, target, goods>

Steal <thief, target, goods>

دو فعل *rob*, *steal* به دو صورت متفاوت ناماسازی شده‌اند و بر حسب این ناماسازی دارای ظرفیت و نقش‌های معنایی متفاوتی هستند.



نمودار (۴)

در شکل (الف.۴) دزد و کالا و در شکل (ب.۴) دزد و کسی که از او دزدی شده نما سازی شده است، ولی کالای دزدیده شده ناماسازی نشده است.

هدف از طرح مفهوم ناماسازی و چارچوب و قالب‌های معنایی در بحث ساخت، این است که نشان دهیم ساخت‌ها نیز در واقع قالب‌های ذهنی هستند که تحت تأثیر تعبیرها و ناماسازی‌های

³. Profile

⁴. Frame- Semantic

متفاوت شکل می‌گیرند. یعنی نوع تعبیر و پردازش ذهنی ما شکل و صورت خاصی را برای یک ساخت به ارمغان می‌آورد.

۲-۳- ساخت بنیادی

به اعتقاد گلدبرگ (همان: ۱۳۹) ساخت‌ها معمولاً معانی متعددی دارند و چند معنایی ویژگی آنهاست، منتها بعضی از معانی به نسبت بعضی دیگر بنیادی‌ترند. معانی اولیه و بنیادی متعلق به ساخت‌های بنیادی هستند و این ساخت‌های بنیادی با تجربیات اولیه و بنیادی بشر گره خورده است. یعنی ساخت‌ها روی پیوستاری قرار دارند که از معانی بنیادی و عینی زندگی روزمره شروع می‌شود و به تدریج به معانی پیچیده‌تر و انتزاعی‌تر می‌رسد. این فرایند مثل فرایند استعاره سازی در واقع بیانگر آن است که ما ابتدا ساخت‌های بنیادی و عینی را آموخته و سپس همین ساخت‌ها را برای تولید ساخت‌های جدید بکار می‌بریم. او (همان: ۳۹) بر همین اساس فرضیه زیر را مطرح می‌کند:

فرضیه رمز گذاری ساحت^۱: ساخت‌های متناظر با گونه‌های اساسی جملات، گونه‌های رخداده صحنه‌های رمزگذاری شده‌ای هستند که به نسبت تجربیات آدمی، بنیادی هستند. بعبارت دیگر، جملات اولیه و بنیادین با تجربیات اولیه و اساسی ما منطبق است.

این فرضیه بیانگر آن است که زبانمندان ابتدا ساخت‌های عینی و اولیه یعنی ساخت‌هایی را که حکایت از تجربیات بنیادی و عینی ما در زندگی واقعی دارند می‌آموزند و سپس بر پایه این تجربیات، ساخت‌ها و تجربه‌های انتزاعی‌تر بعدی را می‌سازند. بین این ساخت‌ها روابطی وجود دارد که به روابط توارث معروف است و در ادامه به تشریح آن می‌پردازیم.

۲-۴- روابط توارث^۲

در دستور ساخت محور فرایندی به نام فرایند استعاره سازی^۳ داریم که وضعیت امری از پیش موجود را برای وضعیت‌های دیگر به کار می‌برد که بین این وضعیت‌ها، روابط مبتنی بر توارث وجود دارد. به بیانی آشکارتر، یک ساخت اولیه داریم که از پیش موجود است و ساخت‌های دیگر، خصوصیات را از آن قرض می‌گیرند یا به ارث می‌برند. روابط توارث، روابط نامتقارنی است بین ساخت‌هایی که به لحاظ معنایی و نحوی با هم مرتبط‌اند، یعنی ساخت دوم از ساخت اول ارث

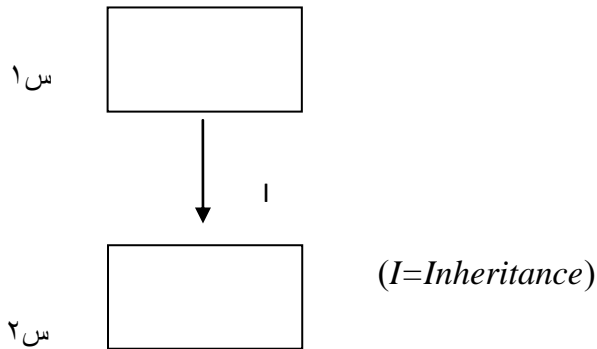
1. Scene Encoding Hypothesis

2. Inheritance Links

3. Metaphorization

می‌برد ولی ساخت اول از ساخت دوم ارث نمی‌برد. لذا ساخت (الف) برای ساخت (ب) پیشین‌تر است و ساخت (ب) خصوصیات و شاکله‌اش را از ساخت (الف) به ارث می‌برد، گرچه بین آنها تفاوت‌هایی هم وجود دارد. توارث، بیانگر این واقعیت است که دو ساخت به نحوی با هم ارتباط داشته و در عین حال تفاوت هم دارند. (همان : ۷۲)

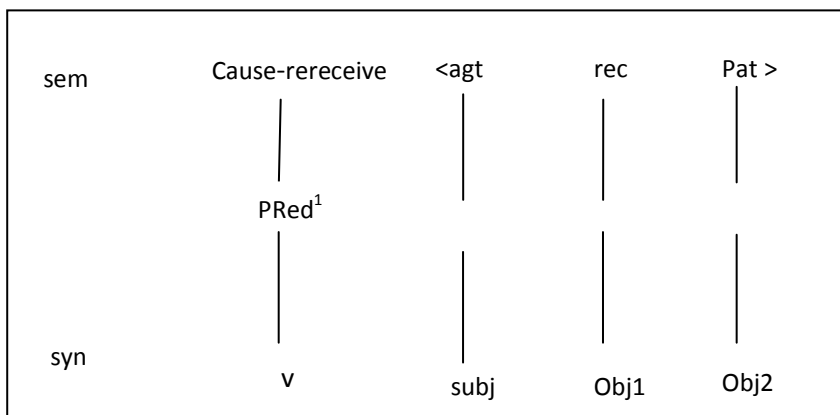
رابطه توارث بین دو ساخت س ۱ و س ۲ وجود دارد. اگر در هر ساختی س ۲ بعضی از خصوصیاتش را از ساخت س ۱ به ارث ببرد، بنابراین س ۱ پیشین‌تر و بنیادی‌تر از س ۱ است. نمودار (۵) این امر را نشان می‌دهد:



نمودار (۵)

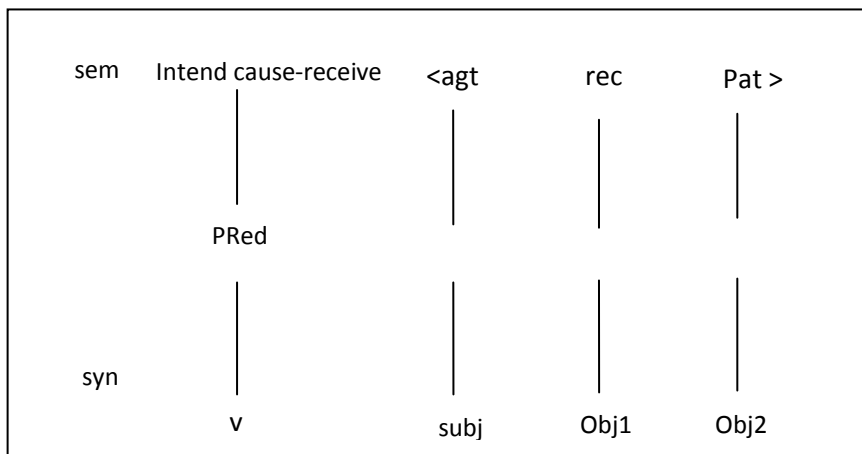
I به معنای رابطه‌ی توارث است یعنی س ۲ از س ۱ خصوصیتی را به ارث می‌برد. گلد برگ (همان) برای تبیین مسئله شیوه ایجاد ساخت دو مفعولی برایی (*dative*) را از ساخت دو مفعولی بنیادی بصورت زیر نشان می‌دهد. در اینجا در ابتدا ساخت دو مفعولی وجود داشته و بعداً با کمک خصوصیات این ساخت، ساخت جدید دو مفعولی برایی ایجاد می‌شود:

Ditransitive



I : Intended causation

Benefactive- Ditransitive



(نمودار ۶)

این رابطه بدین معناست که ما اول ساخت بنیادی اولی (دو مفعولی ساده) را درک می‌کنیم و این ساخت ابتدایی را برای توضیح موقعیت جدید به کار می‌گیریم تا ساخت دوم را ایجاد کنیم که علی‌رغم تفاوت معنایی با آن شباهت‌های زیادی دارد.

¹. PRed = Predicate

۲-۵. ساختار درونی ساخت‌ها

فرض بر این است که هر گزاره (*predicate*) حاوی نقش‌های مشارکینی است که ساختار اقماری (*argument structure*) فعل را تشکیل می‌دهند. این ساختار اقماری یا مقولاتی در واقع همان ظرفیت فعل را تشکیل می‌دهند که از قبل همراه با آن در واژگان ذهنی، موجود و شامل نقش‌های کنشگر، کنش‌پذیر، هدف و غیره می‌شود. مثلاً فعل خوردن در واژگان ذهنی ما حاوی نقش‌های مشارک کنشگر (خورنده)، کنش‌پذیر (خورده شده) و احيانا ابزار (چنگال) و غیره است. غیر از نقش‌های مشارک، نقش‌های مقوله‌ای نیز وجود دارند. نقش‌های مقوله‌ای در واقع همان جایگاه نحوی است که این عناصر در جمله اشغال می‌کنند مانند جایگاه فاعل، مفعول و غیره. بین نقش‌های مشارکین یک فعل و جایگاه‌های نحوی (نقش‌های مقوله‌ای) که در جمله اشغال می‌کنند رابطه ثابتی وجود ندارد. برای مثال نقش معنایی کنش‌پذیر یک فعل در جمله معلوم می‌تواند جایگاه نحوی مفعول را اشغال کند در حالی که همین نقش در جمله مجهول جایگاه فاعل را اشغال می‌کند. این تمایز بین دو طبقه از نقش‌ها (مشارکین و مقوله‌ها) در ساخت‌ها (بدون در نظر گرفتن افعال و واژگان موجود در ساخت) وجود دارد. به بیانی روشن‌تر، در بخش معنایی یک ساخت نقش‌های مشارکین (نقش‌های معنایی) مانند کنشگر، کنش‌پذیر، هدف و غیره و در بخش نحوی آن، نقش‌های مقوله‌ای (جایگاه نحوی) مانند فاعل و مفعول وجود دارد. خود ساخت بصورت مستقلاً این دو طبقه از نقش‌ها را داراست و بین آنها رابطه برقرار می‌کند. مثلاً در ساخت مجهول بین نقش معنایی کنش‌پذیر و جایگاه نحوی فاعل رابطه‌ای برقرار است و همین رابطه در ساخت معلوم بین نقش معنایی کنش‌پذیر و جایگاه نحوی مفعول وجود دارد. پس هر ساخت این روابط و نقش‌ها را مستقلاً و بدون در نظر گرفتن افعالی که احياناً بعداً وارد ساخت می‌شوند دارا است. سپس در طول جریان ادغام یعنی وارد شدن یک فعل به یک ساخت، نقش‌های مشارکین فعل که همان ظرفیت‌های درونی و برونی فعل هستند با نقش‌های معنایی ساخت و نقش‌های نحوی آن ادغام می‌شوند. البته این ادغام ظرفیت‌های فعل با نقش‌های معنایی و نحوی فعل به شدت وابسته به ساخت می‌باشد یعنی احتمال دارد که یک فعل در دو ساخت متفاوت قرار گیرد و همین امر بر ساختار مقولاتی آن فعل تأثیر گذارد، زیرا نقش‌های دخیل در فعل با توجه به ساخت به ظهور می‌رسند (گلد برگ، ۱۹۹۵: ۴۲). بعبارت دیگر، مثلاً یک فعل

می‌تواند هم در ساخت مجهول و هم در ساخت معلوم قرار گیرد، ولی از آنجا که این دو ساخت با هم متفاوت‌اند هر کدام به شیوه‌ای خاص بخشی از ظرفیت فعل را در خود ادغام می‌کنند. اما شیوه‌ی ادغام یک فعل در یک ساخت چگونه است؟ گلدبرگ (همان: ۱۵۰) برای تبیین این امر چند اصل را بیان می‌کند. نقش‌های مشارکین فعل (ظرفیت و ساختار مقولاتی) با نقش‌های مقوله‌ای (جایگاه نحوی) ساخت ادغام می‌شوند. این ادغام با رعایت دو اصل زیر صورت می‌گیرد:

اصل انسجام معنایی^۱: تنها نقش‌هایی که به لحاظ معنایی با هم سازگارند می‌توانند با هم ادغام شوند. دو نقش (ن ۱) و (ن ۲) به لحاظ معنایی با هم سازگارند اگر و تنها اگر (ن ۱) را بتوان به عنوان موردی از (ن ۲) و (ن ۲) را بتوان به عنوان موردی از (ن ۱) در نظر گرفت. منظور این اصل آن است که نقش‌های معنایی فعل (مانند کنش‌پذیر) فقط در صورتی می‌تواند به نقش معنایی ساخت مرتبط شوند که هر دو از یک سنخ باشند. مثلاً نمی‌توان نقش معنایی کنش‌پذیر فعل را به نقش مشارکین ساخت مثل کنش‌گر متصل کرد، زیرا این دو متعلق به یک حوزه نیستند. اما می‌توان نقش معنایی کنش‌پذیر فعل را به نقش معنایی کنش‌گر ساخت متصل کرد.

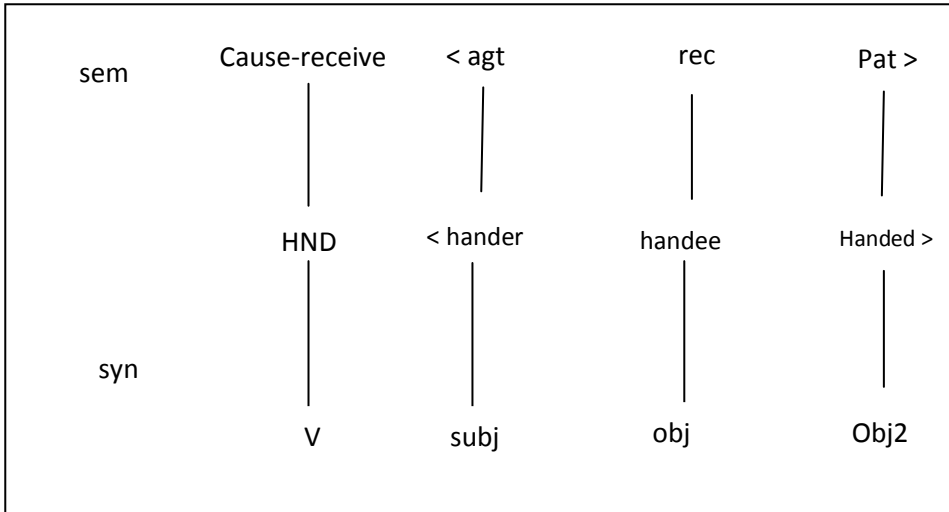
اصل انطباق^۲: هر نقش مشارکی که به صورت واژگانی ناماسازی شده باشد باید با یک نقش مقوله‌ای ساخت، ادغام شود.

یعنی هر ظرفیت معنایی خاص از فعل فقط با یکی از جایگاه‌های نحوی ساخت پیوند می‌یابد. اگر یک فعل سه نقش مشارک (سه ظرفیت) داشته باشد که هر سه ناماسازی شده باشد ولی ساخت فقط دو جایگاه برای نقش مقوله‌ای (در جایگاه نحوی خود) داشته باشد، احیاناً یکی از ظرفیت‌های فعل با نقش مقوله‌ای ناماسازی نشده ساخت ادغام می‌شود، یعنی اینکه آن ظرفیت فعل در ساخت پذیرفته و لذا بیان نمی‌شود. گلدبرگ (همان: ۵۱) برای نمایان شدن ساختار درونی ساخت فعل *HAND* را مثال می‌زند که حاوی سه نقش مشارک است که عبارتند از: *handed, handee, hander*. عناوین خاص هر یک از این نقش‌ها اهمیت نظری ندارد و فقط به منظور بازشناسی عناصر موجود در معنا شناسی چهار چوب فعل آمده‌اند. سه عنصر

^۱. The Semantic Coherence Principle

^۲. The Correspondence Principle

نماسازی شده فعل *hand* را می‌توان در تناظری یک به یک با نقش‌های مقوله‌ای ساخت دو مفعولی همراه کرد. نمودار مطالب ذکر شده به شکل زیر است:



نمودار (۷)

نمودار (۷) طرح ساخت دو مفعولی را نشان می‌دهد. بخش اولیه ساخت، بخش معنایی است که شامل نقش‌های معنایی کنشگر، گیرنده و کنش‌پذیر و بخش پایین شامل نقش‌های نحوی ساخت یعنی فاعل و دو مفعول است و نقش‌های دخیل فعل در ساخت ادغام شده‌اند. فعل (*HAND*) هم در جایگاه فعل ادغام شده و هم به عنوان محمول می‌تواند معنای علیتی-گیرندگی را داشته باشد.

۳- تحلیل ساخت اضافه در زبان فارسی با رویکرد شناختی

همانطور که قبلاً بیان شد گیوی و انوری (۱۳۸۴: ۷۸) ساخت اضافه را به مثابه کسرهای تعریف کرده‌اند که نشانه ارتباط اسم با متمم است. به عبارت فنی‌تر، آنان اضافه را به مثابه نوعی ربط دهنده معرفی می‌کند و اگرچه این مسئله تا حدی نیز درست است اما اینگونه طبقه بندی‌ها بدون لحاظ کردن فرایندهای توارثی و شناختی ناقص و ناراست است. ساخت اضافه نوعی ربط دهنده است که به نحو تنگاتنگی با مفهوم نماسازی گره خورده است. بنابراین قبل از اینکه بتوان آن را بر طبق فرمول و قاعده‌ای نهایی تعریف کرد، باید دانست که این ساخت به دلیل

نماسازی‌های متفاوت و خصلت سیال و قابل انعطاف آن جنبه‌های گوناگونی را به خود می‌پذیرد و پذیرای فرایندهای شناختی متفاوتی است. به همین دلیل قبل از پرداختن به انواع ساخت اضافه و تبیین تنوعات آن سعی در بررسی نقش خود کسره اضافه با رویکرد شناختی داریم. مثال‌های زیر را در نظر بگیرید:

(۵) توپ - سفید، خانه - ی - احمد، رفتن - مرد

سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که نقش عنصر اضافه (کسره) در عبارات بالا و میان دو واژه با طبقه‌های دستوری متفاوت چیست؟ می‌دانیم که اصلی‌ترین وظیفه کسره اضافه به قول گیوی و انوری (همان) نوعی ربط دهنده است یعنی بین واژه‌های متفاوت با طبقات دستوری مختلف، روابطی ایجاد می‌کند. به نظر می‌رسد که ما می‌توانیم این پدیده را تحت عنوان نماسازی‌های ارتباطی تبیین کنیم. لنگاکر (۱۹۸۷:۲۱۵) در خصوص نماسازی ارتباطی و غیر ارتباطی می‌گوید گزاره مندی اسمی می‌تواند شیئی را نماسازی کند یعنی ناحیه‌ای را در دامنه گزاره برجسته کند. این ناحیه به صورت انتزاعی به شکل عناصری مرتبط بهم در دامنه مشخص می‌شوند. در نماسازی گزاره‌ای اسمی (نماسازی غیر ارتباطی) که در نمودار (۷) می‌بینیم عناصر دخیل در آن به صورت جعبه‌های کوچکی نشان داده شده‌اند و خطوطی هم بین آنها به نشانه ارتباط دو طرفه وجود دارد. نکته مهم در این نماسازی آن است که خطوط ارتباطی در نماسازی برجسته نمی‌شوند و لذا در تصویر به صورت نقطه چین آمده‌اند.

۱ع

۲ع



نمودار (۷) نماسازی اسمی غیر ارتباطی

پس در دامنه گزاره می‌توان چندین شیء منفصل را نماسازی کرد بدون آنکه رابطه بین آنها در فرایند نماسازی ظاهر شود. اما در گزاره مندی ارتباطی، ارتباط بین عناصر و موجودیت‌های موجود در دامنه تحت فرایند نماسازی قرار می‌گیرند و لذا خط ارتباطی بین آنها به صورت برجسته در نمودار (۸) می‌آید تا نشان دهد که رابطه بین این دو هم در فرایند نماسازی آمده است.



شکل (۸) نماسازی اسمی ارتباطی

با توجه به همین امر می‌توانیم چنین تحلیل کنیم که ساخت اضافه نیز در واقع درصدد نشان دادن یک گزاره مندی ارتباطی است که ارتباط قوی بین دو عنصر را به ما نشان می‌دهد و حضور واکه (_) در بین دو عنصر نماسازی شده در ساخت، بیانگر این رابطه است. بنابراین در قدم اول می‌توانیم بگوییم که ساخت اضافه بیانگر نوعی گزاره مندی ارتباطی است که در آن علاوه بر خود عناصر، رابطه قوی بین آنها نیز نماسازی می‌شود و همین ماهیت ارتباطی ساخت است که بصورت واکه (_) در ساخت اضافه ظاهر می‌شود. پس از این بحث به بررسی انواع ساخت اضافه را می‌پردازیم و انواع رابطه نماسازی شده بین عناصر را که در زبان فارسی بصورت کسره ظهور می‌یابد نشان می‌دهیم. مثال‌های زیر را در نظر می‌گیریم:

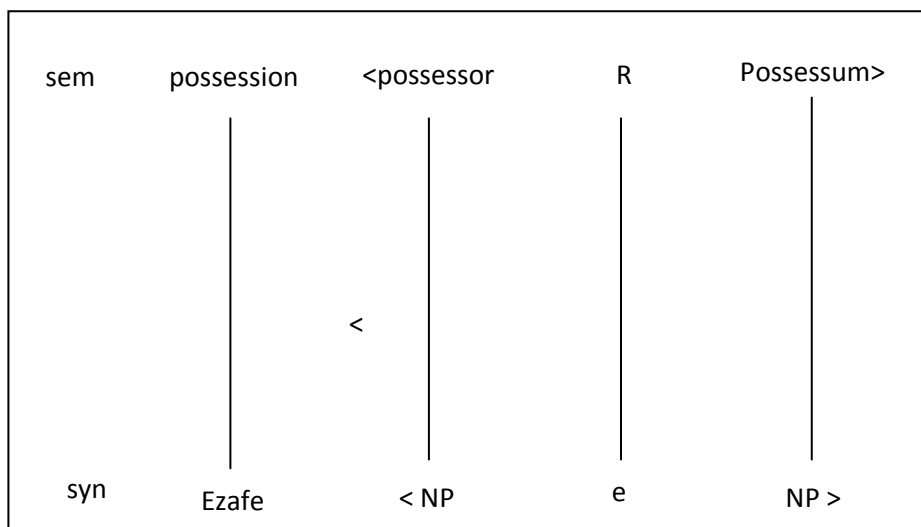
(۶) کتابِ علی

(۷) دستِ حسن

(۸) صداقتِ او

(۹) مهربانیِ مادر

همانگونه که ملاحظه می‌کنیم در مثال‌های (۶) و (۷) ساخت اضافه برای مرتبط کردن دو عنصر جدا از هم یعنی کتاب و علی، دست و حسن عمل کرده است و واکه (_) حاکی از حضور نوعی نماسازی ارتباطی بین آنهاست که در واقع برای بیان رابطه مهم و قوی مالکیت بین دو طرف است. کسره اضافه به ما این امکان را می‌دهد که نوعی گزاره مندی ارتباطی با معنای مالکیت بین دو موجود داشته باشیم. از طرف دیگر، استعاره سازی پدیده‌ای است که یک ساخت زبانی را که بر مبنای تجربه‌ای عینی شکل گرفته به ساخت‌های انتزاعی دیگر تعمیم می‌دهد. این مورد در مثال‌های (۸) و (۹) صادق است که مالکیت اشیاء عینی به امور غیر عینی و انتزاعی تعمیم یافته است. پس در واقع ساخت اضافه ملکی، یک گزاره مندی ارتباطی است و کسره اضافه در واقع بیانگر نماسازی ارتباط (مالکیت) بین دو عنصر مالک و مملوک است. نمودار زیر می‌تواند ساخت اضافه ملکی در فارسی را نشان دهد.



نمودار (۹) ساخت اضافه ملکی

نمودار (۹) از دو بخش معنایی و نحوی تشکیل شده است. در بخش معنایی، نقش‌هایی از قبیل مالک (*possessor*)، رابطه (*R*) و مملوک (*possessum*) را داریم که هر کدام از اینها به عنصری در بخش نحوی متصل شده‌اند. مالک به یک گروه اسمی و مملوک نیز به گروه اسمی دیگری متصل شده است و (*R*) نیز بعنوان کسره (*e*) نمود پیدا کرده است. بطور کلی، ساخت اضافه ملکی که برای بیان مالکیت استفاده می‌شود طی فرایند استعاره سازی مبنایی برای بیان مواردی انتزاعی می‌شود. موارد زیر را در نظر می‌گیریم:

(۱۰) کتاب علی، کتاب اخلاق، خوبی علی، فایده اخلاق

در مثال اول، مضاف و مضاف الیه هر دو عناصر عینی هستند. در مثال دوم مضاف، شیئی عینی و مضاف الیه امری انتزاعی است. در مثال سوم، مضاف امری انتزاعی و مضاف الیه شیئی عینی است و البته در مثال چهارم هم مضاف و هم مضاف الیه هر دو پدیده‌های انتزاعی هستند. بدین شیوه می‌توان گسترش این ساخت از امور عینی به امور انتزاعی تحت فرایند استعاره سازی به صورت زیر نشان داد:

مضاف عینی + مضاف الیه عینی ← مضاف عینی + مضاف الیه انتزاعی ← مضاف انتزاعی + مضاف الیه عینی ← مضاف انتزاعی + مضاف الیه انتزاعی.

نوع دیگری از ساخت اضافه که باید به آن پردازیم ساخت اضافه وصفی یا صفت و موصوفی است. در این مورد مثال‌های زیر را در نظر می‌گیریم:

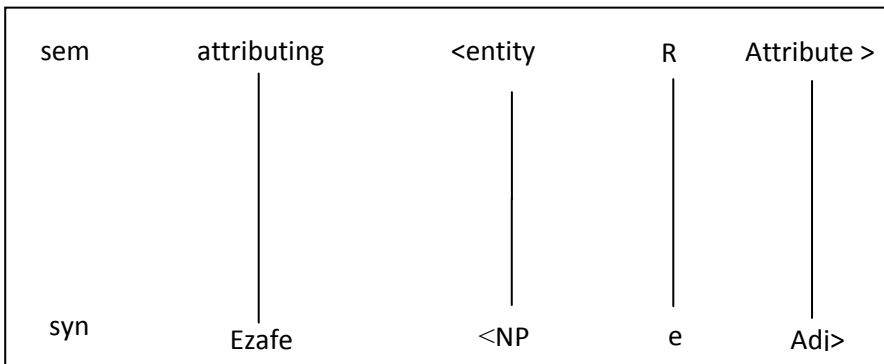
(۱۱) توپِ قرمز

(۱۲) پسرِ شجاع

(۱۳) شکستِ افتضاح

(۱۴) خوبیِ بیکران

در اینجا نیز ما با یک گزاره‌مندی ارتباطی مواجه‌ایم که رابطه برجسته شده‌ای را بین صفت و موصوف بیان می‌کند و کسره اضافه در واقع نماسازی و تفسیر رابطه معنادار و قوی بین این دو عنصر است. نماسازی رابطه توصیفی بین این دو عنصر را به صورت کسره اضافه نشان می‌دهد. نمودار مربوط به این ساخت را در زیر بیان شده است:



نمودار (۱۰) ساخت اضافه صفت و موصوفی

در نمودار بالا در بخش معنایی، نقش‌هایی شامل موجودیتی (*entity*)، وصفی (*attribute*) و (*R*) یعنی رابطه نماسازی شده بین این دو را شاهد هستیم. این عناصر در بخش نحوی به ترتیب با گروه‌های اسمی و گروه صفتی متصل شده‌اند و رابطه وصفی نماسازی شده بین این دو به صورت کسره اضافه ظاهر شده است. با دقت در مثال‌های بالا می‌توان باز شاهد مبنا قرار گرفتن ساخت حاوی عناصر عینی برای بیان استعاری موارد انتزاعی بود. در مثال اول می‌بینیم که صفت و موصوف عینی به هم نسبت داده شده‌اند. اما در مثال دوم، صفت انتزاعی به موصوف عینی

نسبت داده شده است. در مثال‌های سوم و چهارم شاهد نسبت دادن صفت‌های انتزاعی به موصوف‌های انتزاعی هستیم. بعبارت دیگر، ساخت عینی، بنیادی برای گسترش استعاری جهت بیان امور ذهنی و انتزاعی شده است. اما نکته قابل توجه در مورد این ساخت آن است که نمی‌توان صفتی عینی را به موصوفی انتزاعی نسبت داد. این امر دلیلی شناختی دارد و آن این است که چون موصوف در ذهن ما امری بنیادی و زمینه اصلی است لذا همیشه باید عینی‌تر، ساده‌تر و پردازش پذیرتر از صفت باشد. لذا موارد زیر کمی عجیب بنظر می‌رسد:

(۱۵) شکست قرمز

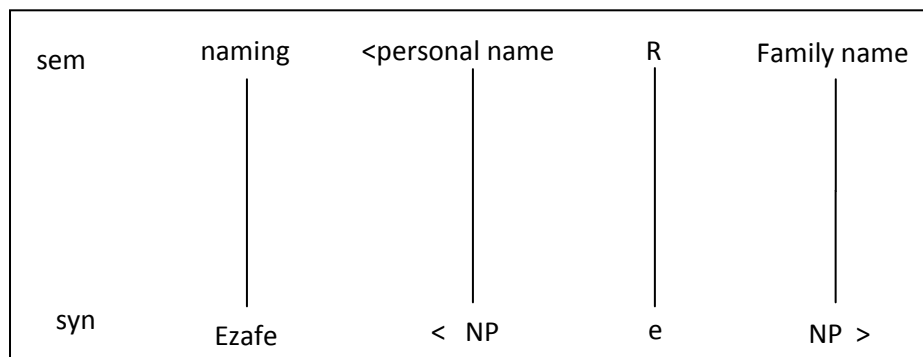
(۱۶) خوبی آبی

ذکر این مطلب خالی از فایده نیست که اگر در (۱۵) قرمز در معنای مجازی (پرسپولیس) به جای ارجاع به کیفیت قرمز بودن بکار رود در این حالت مقوله دستوری آن اسم، و نه صفت، می‌باشد، لذا (۱۵) یک ساخت اضافه متشکل از اسم، و نه گروه صفت و موصوفی، در نظر گرفته می‌شود و از نظر معناشناسی قابل قبول است، لذا این مورد ناقص حکم فوق نمی‌باشد. نوع دیگری از ساخت اضافه مربوط به اضافه نسبی می‌شود که در آن کسره اضافه بین نام و نام خانوادگی قرار می‌گیرد.

(۱۷) حمید یوسفی

(۱۸) اکرم عبادی

در اینجا نیز دو گروه اسمی با حرف اضافه به هم متصل شده‌اند که نمودار آن را بصورت زیر ترسیم نموده‌ایم:



نمودار (۱۱) ساخت اضافه نسبی

پیش از معرفی نوعی دیگر از ساخت اضافه نکته‌ای لازم است بیان شود. همانگونه که پیشتر بیان شد فعل در واژگان ذهنی ما حاوی عناصری معنایی از جمله کنشگر، کنش پذیر، هدف و وسیله و غیره است. ظرفیت و نقش‌های مشارکین در هر فعلی آن را در طبقه‌ی خاصی از افعال (لازم، متعدی و غیره) قرار می‌دهد. برای مثال افعال لازم تنها حاوی یک عنصر - کنشگر و یا کنش پذیر - و افعال متعدی دارای دو عنصر - کنشگر و کنش پذیر - می‌باشند.

(۱۹) علی به طرف خانه رفت.

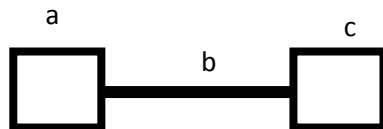
(۲۰) آنها اکبر را کشتند.

در جمله‌ی (۱۹) فعل لازم رفتن، عنصر کنشگر (علی) و عنصر هدف (خانه) را در بر دارد و در جمله (۲۰) فعل متعدی کشتن عنصر کنشگر (آنها) و عنصر کنش پذیر (اکبر) را در بر دارد. حال اگر بخواهیم این دو جمله را در ساخت اضافی قرار دهیم آنچه مشمول ساخت اضافه می‌شود عبارات رفتن علی و کشتن اکبر است که بصورت زیر بیان می‌شود:

(۲۱) رفتن علی به خانه

(۲۲) کشتن اکبر توسط آنها

ساخت اضافه موجود در (۲۱) و (۲۲) متأثر از فرایند ناماسازی هستند. یعنی در جمله (۱۹) فعل و کنشگر آن را با هم ناماسازی کرده و بقیه عناصر را در جایگاه پایه به حالت تعلیق وانهادیم، حاصل این ناماسازی در (۲۱) قابل مشاهده است، اما در جمله (۲۰) فعل و کنش پذیر را با هم ناماسازی کرده و بقیه عناصر را در پایه به جا گذاشته‌ایم. به عبارت روشن‌تر، در (۲۱) در فرایند شناختی ذهن ما، فعل و کنشگر به عنوان عناصر و رخدادهایی از پایه و دامنه انتخاب و ناماسازی و دیگر عناصر در پایه از حالت برجستگی خارج شده‌اند و همچنین رفتن و علی در کنار یک عنصر دیگر () و کنار هم قرار گرفتن این سه در یک ساخت خصلت ارتباطی شدید و وابستگی آنها را به هم نشان می‌دهد و لذا این ساخت حاوی سه عنصر ناماسازی شده است: فعل، کنشگر و رابطه بین آنها یعنی واکه (-). این مسئله در مورد (۲۲) هم صدق می‌کند، یعنی فعل و کنش پذیر آن با هم در فرایند ناماسازی شده کنار هم قرار می‌گیرند و چون این ناماسازی به شدت ارتباطی است پس عنصر حرف (-) هم کنار آنها قرار می‌گیرد. ناماسازی شناختی این گونه ساخت‌ها را می‌توانیم به صورت زیر را نشان دهیم:



نمودار (۱۲)

در اینجا هر سه عنصر با همدیگر ناماسازی و برجسته شده‌اند. اما نکته جالب توجه این است که ساخت اضافه آن چنان سیال و قابل انعطاف است که امکان هر نوع ناماسازی، حتی ناماسازی عناصر غیر هسته‌ای و تعلیق عناصر هسته‌ای در پایه را نیز می‌دهد. برای تحلیل این پدیده به مثال زیر توجه می‌کنیم:

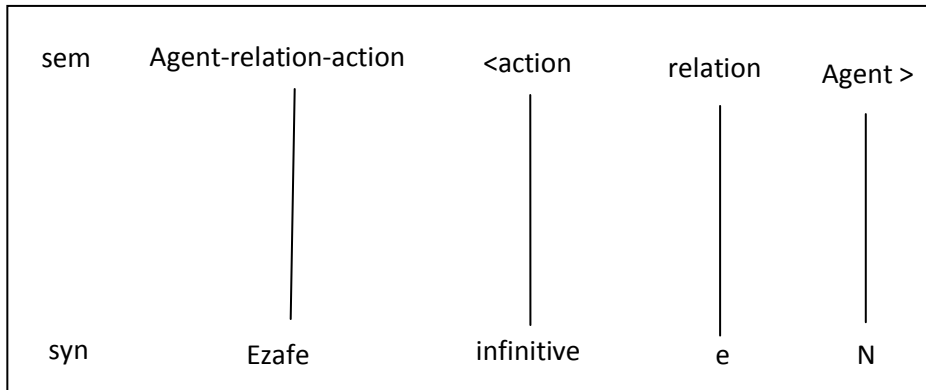
(۲۳) قاتل، او را به قتل رساند.

در جمله بالا فعل به قتل رساند حاوی دو عنصر کنشگر و کنش پذیر است. همان گونه که می‌دانیم فعل، هسته و کانون جمله بوده و دو عنصر وابسته دیگر به عنوان مقولات آن در این جمله ناماسازی می‌شوند. در دو مثال قبل دیدیم که حرف اضافه گاهی ناماسازی ارتباطی فعل و مفعول و گاهی ناماسازی ارتباطی فعل و فاعل را ممکن می‌کند. اما از این جمله نیز می‌توان ساخت اضافه (۲۴) را استخراج کرد:

(۲۴) قاتلِ او (در این عبارت ناماسازی ارتباطی بین کنشگر و کنش پذیر شکل گرفته و

همان خصلت ارتباطی بین آنها حاکم است)

همانگونه که مثال‌های بالا نشان می‌دهد، ساخت اضافه در واقع سه نوع ناماسازی ارتباطی فعلی را بین عناصری که به شدت به هم مرتبط‌اند ممکن می‌سازد. متناظر با این سه نوع ناماسازی، سه ساخت یعنی ساخت اضافه ی فعل-کنشگر، ساخت اضافه فعل-کنش پذیر و ساخت اضافه کنش‌گر-کنش پذیر را بررسی کردیم. همانگونه که در بخش قبل دیدیم هر ساخت از دو بخش معنایی و نحوی تشکیل شده که توسط خطوط ارتباطی به هم مرتبط می‌شوند و هر یک از جملات در واقع نمونه‌ای از یک ساخت هستند. در شکل زیر ساخت‌های سه گانه مذکور را ترسیم می‌کنیم.



نمودار (۱۳) ساخت اضافه‌ی فعل-کنش گر: رفتن علی

در بخش معنایی در بالای گوشه‌ی سمت چپ، معنای کلی ساخت را داریم که حاکی از رابطه کنشگر و کنش انجام شده توسط آن است و عناصر مقوله‌ای آن شامل کنش، رابطه و کنش‌گر است که در بخش نحوی با یک مصدر، حرف کسره و یک گروه اسمی به هم مربوط شده‌اند. ساخت فوق، همچنین می‌تواند براساس فرایند گسترش استعاری به موارد انتزاعی تسری یابد. نمونه‌های زیر را در نظر بگیرید:

(۲۵) رفتن علی

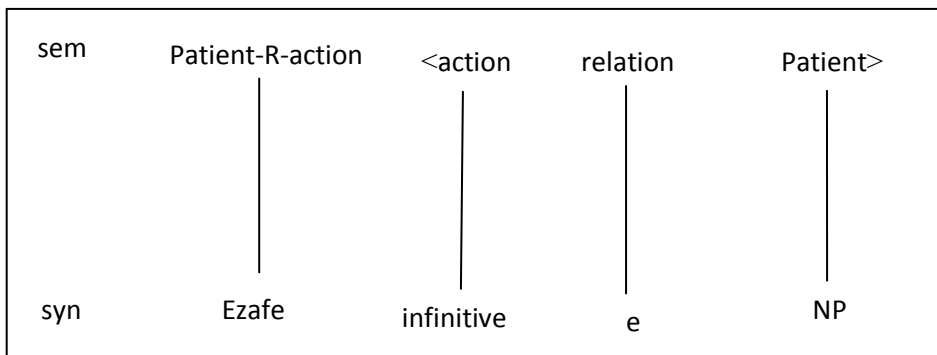
(۲۶) رفتن پاکی‌ها

(۲۷) فکر کردن علی

(۲۸) زنده ماندن سنت‌ها

در ساخت (۲۵)، کنشی عینی و کنشگر عینی بهم مربوط شده‌اند. در نمونه (۲۶)، کنشی عینی به کنشگری انتزاعی نسبت داده شده است. در (۲۷)، کنشی انتزاعی به کنشگری عینی نسبت داده شده و در نمونه (۲۸)، شاهد منسوب شدن کنشی انتزاعی به کنشگری انتزاعی هستیم. در اینجا هم بسط استعاری از امور عینی به امور ذهنی بصورت زیرشکل گرفته است:

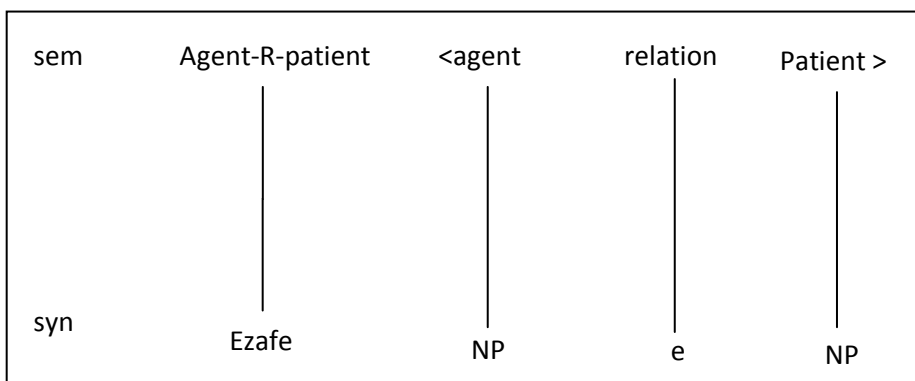
عمل عینی + کنشگر عینی --- < عمل عینی + کنشگر انتزاعی --- > عمل انتزاعی
 + کنشگر انتزاعی --- < عمل انتزاعی + کنشگر انتزاعی



نمودار (۱۴) ساخت اضافه فعل-کنش پذیر: کشتن اکبر

این ساخت هم که به رابطه بین کنش پذیر و عمل انجام شده روی آن می‌پردازد غیر از کنش پذیر در بقیه موارد با ساخت قبل مشابه است. در این ساخت نیز می‌توان بسط استعاره‌ی موارد انتزاعی را مشاهده کرد. در کشتن اکبر عمل عینی به کنش پذیر عینی نسبت داده شده است. در مرگ/انسانیت، عمل عینی به کنش پذیر انتزاعی و در کشتن روح، عمل انتزاعی به کنش پذیر انتزاعی نسبت داده شده است. بنابراین سلسله مراتب زیر را خواهیم داشت:

عمل عینی + کنش پذیر عینی ---> عمل عینی + کنش پذیر انتزاعی ---> عمل عینی + کنش پذیر انتزاعی



نمودار (۱۵) ساخت اضافه‌ی کنشگر-کنش پذیر: قاتل او

در این جا نیز ساخت درباره رابطه و همبستگی معنایی میان کنشگر و کنش پذیر است که این دو مقوله معنایی هم در بخش نحوی به دو گروه اسمی متصل شده‌اند و عنصر رابطه هم به حرف کسره () وصل شده است.

همان گونه که در بخش چارچوب نظری توضیح داده شد بین ساخت‌ها رابطه توارثی وجود دارد. براساس نظریه گلدبرگ که مبتنی بر تناظر و با هم آیی بین تجربیات بنیادی و ساخت‌های اولیه در زبان است، تجربیات اولیه ما در جهان در ساخت‌های اولیه و ساده، کدگذاری و سپس تجربیات پیچیده تر بر پایه آنها درک می‌شود. به دیگر سخن، با استفاده از ساخت‌های اولیه، ساخت‌های پیچیده‌تر ایجاد می‌شود. در طی همین فرایند است که شاهد شکل‌گیری ساخت‌های اضافه مرکب هستیم. مثال‌های زیر نمونه‌های از این ساخت هستند:

(۲۹) توپ سفید علی

(۳۰) رفتن تدریجی حسن

(۳۱) کاشتن گاه به گاه درخت

در این جستار به ساخت‌های اضافه مرکب نمی‌پردازیم و فقط به ذکر این نکته اکتفا کرده این گونه ساخت‌ها از ساخت‌های ساده به ارث رسیده‌اند. هدف اصلی نوشته حاضر این می‌باشد که صورت بنیادی ساخت اضافه را یافته و ببینیم چگونه بقیه صورت‌ها از آن نشأت گرفته شده‌اند. شاید با مطالعه‌ای در زمانی بتوان نحوه و روند استعاره سازی ساخت اضافه در زبان فارسی را بهتر نشان داد. در اینجا با کمک مطالعات در زمانی می‌خواهیم گونه اساسی ساخت اضافه را یافته و سپس ساخت‌های دیگری را که از آن به ارث رسیده یا ناشی شده‌اند مشخص کنیم و این فرایند را در نموداری نشان دهیم.

۴- تحول در زمانی ساخت اضافه در زبان فارسی

در فارسی باستان *ya(h)* به صورت حالت اضافی (*genitive case*) به کار می‌رفته است (ابولقاسمی، ۱۳۸۵:۳۸). این وند تحقق و ظهور حالت اضافی در زبان ایران باستان بوده که نمونه‌ای از آن در زیر بیان شده است:

(۳۲) $da\bar{e}n - aya^v$, $yash - ay(h)e$

با گذشت زمان، $(h)ya$ که تحقق حالت اضافی روی گروه‌های اسمی بوده است در فارسی میانه تبدیل به (T) شده و نه تنها میان مضاف و مضاف الیه بلکه میان موصوف و صفت قرار می‌گیرد. بدین قرار فرایند استعاره سازی از یک ساخت عینی به ساختی انتزاعی در سیر تطور زبان فارسی نیز مشهود است. آنچه که در فارسی میانه به عنوان ربط دهنده و نوعی ناماسازی ارتباطی به کار می‌رود و برای بیان رابطه و تعلق بین یک صفت و موصوف، مضاف و مضاف الیه بکار می‌رود در فارسی باستان صرفاً برای بیان مالکیت بکار می‌رفته است. فارسی زبانان ابتدا این ربط دهنده را در فارسی باستان به صورت حالت اضافی برای بیان مالکیت بکار می‌بردند. سپس در دوران فارسی میانه طی فرایند استعاره سازی ساخت صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه پدید آمده است که نسبت به ساخت قبلی انتزاعی تر می باشد. در طی این فرایند یک واژه بست $(clitic)$ که نشانگر حالت اضافی بود تبدیل به وندی مستقل می‌شود که نقش ربط دهنده را میان صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه ایفا می‌کند. این وند در پهلوی اشکانی ترفانی تبدیل به (c^ve) شده ولی همان نقش را در ساخت مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوفی بازی می‌کند:

(۳۳) $wa^v zan c^ves^v ahrdakirba$ گفتار شه‌ریار کرفته گر

(۳۴) $kanig huc^v ihr c^v ih$ دختر زیبا

در فارسی میانه ساخت اضافه میان مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف وجود داشته و با عنصر (ya^v) بیان می‌شده است، منتهی این عنصر در ایرانی باستان نقش دیگری داشته است که بیان آن می‌تواند روشنگر بحث باشد. بر طبق شواهد تاریخی این افزوده (ya^v) است که تبدیل به علامت ربط دهنده در ساخت اضافه شده است. (ya^v) در ایرانی باستان نشانه حالت اضافه بوده و این علامت برای بیان رابطه ملکی بین دو گروه اسمی بکار می‌رفته است. اما در فارسی میانه این واژه بست که به لحاظ دستوری و ساختواژی عنصری وابسته بوده تبدیل به وندی رابطه‌ای میان دو عنصر می‌شود. مستقل شدن این وند به لحاظ ساختواژی (تبدیل از حالت واژه بست به حالت رابطه‌ای) باعث می‌شود که چون بنایی برای ساخت و بیان دیگر مفاهیم قرار بگیرد. تبدیل نشانگر حالت (که فقط برای بیانگر رابطه‌ای دستوری میان مالک و مملوک است) به وندی رابطه‌ای باعث می‌شود که این وند از آن پس غیر از رابطه مالک و مملوک رابطه صفت و موصوفی و دیگر روابط اضافی را نیز بیان نماید و همین امر دامنه کاربرد آن را گسترش می‌دهد.

این وند رابطه‌ای که انواع متفاوتی از روابط را نشان می‌دهد علاوه بر رابطه مالک و مملوکی نوعی ماتریس حوزه (*domain matrix*) تشکیل می‌دهد. گی یرآرتس (۲۰۱۰: ۲۱۶) ماتریس حوزه را حوزه‌ای از نقش‌ها، معانی مرتبط اما متفاوت می‌داند که به عنوان مبنایی برای استعاره سازی‌های متفاوت قرار می‌گیرد. بدینگونه که یک مفهوم می‌تواند بخشی از این ماتریس حوزه را چون مبدایی برای استعاره سازی انتخاب می‌کند. وقتی که نشانگر حالت اضافی تبدیل به وندی ارتباطی می‌شود، در حقیقت ماتریس حوزه این وند گسترده شده و در برگیرنده انواع مختلف روابط می‌شود. این ماتریکس در طی فرایند استعاره سازی (که ساخت‌های انتزاعی از ساخت‌های عینی نشات می‌گیرند) می‌تواند مبنایی برای گسترش ساخت‌های اضافی عینی و انتزاعی قرار گیرد. به کلامی دیگر، این وند رابطه‌ای که از نشانگر حالت رابطه مالکی و مملوکی برآمده است بعنوان ماتریس حوزه‌ای پیچیده که مرکب از مفاهیم مرتبط است عمل می‌کند، به طوری که مفاهیم جدید می‌تواند از آن به عنوان حوزه‌ای مبنایی با فرایند بسط استعاری در راستای گسترش ساخت برای روابط جدید استفاده کند:

حالت ملک

↑

ماتریکس حوزه $\mathcal{X} e \mathcal{Y}C$

↓

الف) ساخت اضافه ملک ← (ب) ساخت صفت و موصوف

نمودار (۱۶)

ساخت (۱۶.الف) و (۱۶.ب) با پیش فرض بنیادی بودن (به جهت در برداشتن عناصر عینی) مبنایی برای ساختن ساخت اضافه با عناصری انتزاعی قرار می‌شود. نمونه‌های اعلای شناختی این ساخت‌ها، ساخت‌هایی هستند که حاوی عناصر عینی باشند چرا که بر طبق اصل رمزگذاری ساخت، ساخت‌های بنیادی و نمونه‌های اعلای بیانگر تجربیات عینی و ابتدایی هستند زودتر از ساخت‌های دارای عناصر انتزاعی پدید می‌آیند. در دوره‌های بعد طی همین فرایند با شکل گرفتن رابطه‌های توارث باعث ایجاد ساخت‌های دیگر نیز شده است. برای مثال ساخت نسبی که رابطه و

تعلق بین یک نام و نام خانوادگی را نشان می‌دهد تحت همین فرایند استعاره سازی پدید می‌آید. اگر رابطه تعلق بین نام و نام خانوادگی با رابطه بین اسم و صفت تفاوت‌های اساسی دارد اما شباهت بین آنها همان نامسازی ارتباطی و مفهوم تعلق و پیوستگی بین این دو عنصر است. این مطلب برای ساخت‌های فعل-کنشگر و فعل-کنش پذیر نیز صدق می‌کند. این ساخت‌ها نیز با تکیه بر ماتریکس حوزه /e/ برای بیان رابطه و همبستگی فعل و کنشگر یا کنش پذیر شکل می‌گیرند. نمونه اعلائی شناختی این ساخت‌ها هم -بر طبق اصل رمزگذاری ساخت- آن ساخت‌هایی است که حاوی فعل و کنشگر یا کنش پذیر عینی است و سپس ساخت‌های حاوی فعل و کنشگر یا کنش پذیر انتزاعی بر طبق اصل فرایند استعاری از آنها نشأت گرفته می‌شود.

اکنون به طرح فرضیه‌ای در مورد نوع سلسله مراتب شناختی و روابط توارث میان انواع ساخت اضافه مطرح شده (ملکی، صفتی، نسبی، فعل-کنشگر، فعل-کنش پذیر) می‌پردازیم. چنان که دیدیم کسره اضافی از *Ya* در فارسی باستان نشأت گرفته که برای بیان حالت ملکی بوده است. در فارسی میانی این واژه بست تبدیل به وندی مستقل و رابطه‌ای شده و بین مالک و مملوک و صفت و موصوف قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه *Ya* در ابتدا برای بیان رابطه مالکیت بکار می‌رفته است می‌توان ساخت اضافه ملکی را بنیادی‌تر از ساخت صفت و موصوفی دانست:

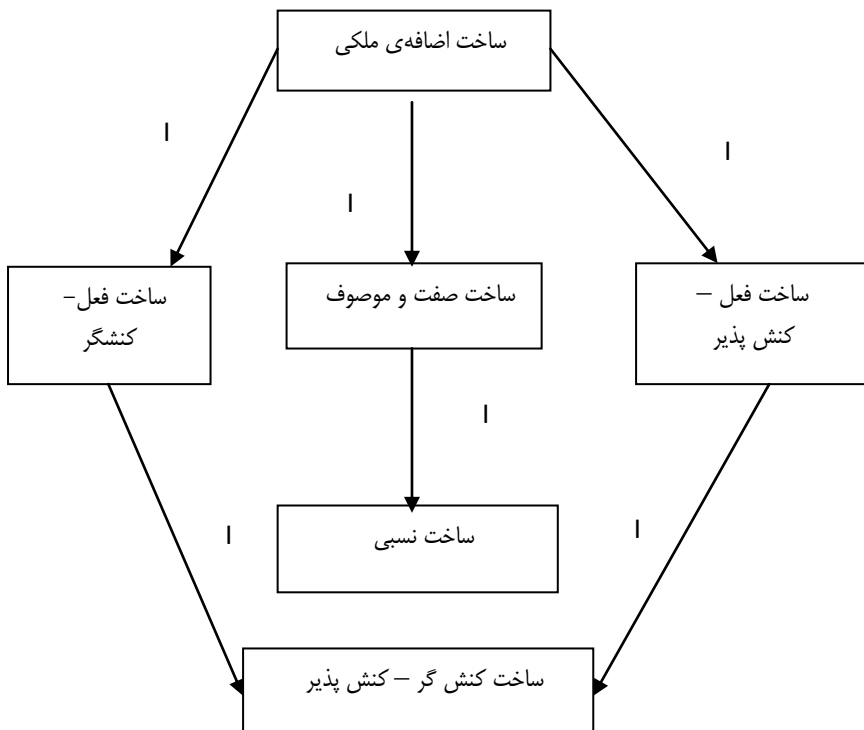
Ya ← e /- ← ساخت اضافه ملکی ← ساخت اضافه صفت و موصوفی

ساخت اضافه نسبی براساس مطالعات تاریخی ساختی متاخر است که با تبدیل اسامی از حالت سنتی (جمال بن کریم) به حالت جدید (جمال کریمی) تشکیل و گسترش یافته است. کریمی همچون صفتی نسبی برای اسم جمال بکار می‌رود و این ساخت به قیاس و توارث از ساخت اضافه صفت و موصوفی درست شده است، یعنی:

ساخت اضافه ملکی ← ساخت اضافه صفت و موصوفی ← ساخت اضافه نسبی

براین اساس که ساخت اضافه از افزوده بیانگر رابطه ملکی ایجاد شده باید گفت که درک رابطه اضافی و ملکی میان یک فرد و یک شی عینی، آسانتر و بنیادی‌تر از رابطه اضافه میان یک فرد و عملی خاص است. از دیدگاه معناشناختی، روابط اضافی ای چون *گل/ او*، مالکیت فرد و شی را نشان می‌دهند و از نمونه‌های اعلائی شناختی مالکیت محسوب می‌شوند در حالی که موارد لب مرزی و سرنمونی کمتر مانند *رفتن/ او* در طبقه رابطه اضافی فرد و عملش قرار می‌گیرند. به علاوه، نمونه‌های اعلائی ترکیب اضافی می‌توان مضاف و مضاف الیه را از هم جدا کرد ولی در

نمونه‌های غیر اعلای شناختی مثل رابطه اضافی فرد و عملش این ویژگی وجود ندارد و نمی‌توان مضاف را از مضاف الیه جدا کرد چراکه در اینجا نمی‌توان برای دو طرف هویتی مستقل از هم قایل شد. به همین دلیل باید گفت که ساخت‌های اضافی فعل-کنشگر و فعل-کنش پذیر تمام ویژگی‌های نمونه اعلای شناختی رابطه اضافی را ندارند و فقط ویژگی‌های خاصی را از ساخت‌های اصلی (ملکی و توصیفی) به ارث برده‌اند. پس بر طبق اصل رمزگذاری ساخت و اصل توارث، اگر ساخت ملکی و توصیفی را بنیادی‌تر از این گونه ساخت‌ها در نظر بگیریم و دسته اول را به لحاظ شناختی، نمونه اعلی بدانیم باید گفت که ساخت‌های ملکی به عنوان مبدایی برای این ساخت‌ها قرار گرفته و با روابط توارث و فرایند ارث بری از آنها ساخته شده‌اند.



(رابطه توارث = I)

نمودار (۱۷)

پس بنا بر مشاهدات تاریخی می‌توانیم بگوییم که ابتدا ساخت‌های اضافه ملکی و صفت و موصوفی بوده و سپس ساخت‌های دیگر براساس شباهت‌های شناختی از آن مشتق شده‌اند.

بدیهی است که ساخت‌های مرکب نیز به همین ترتیب از رابطه بین این ساخت‌ها تشکیل شده و از آنان ارث می‌برند.

نتیجه گیری

مقاله حاضر تلاشی بود جهت بررسی مقایسه‌ای رویکردهای شناختی و غیرشناختی از ساخت اضافه در زبان فارسی. توجه عمده مقاله به جنبه‌های شناختی و تأثیر پردازش‌های ذهنی در تکوین ساخت اضافه بوده است. استدلال اساسی این بود که ساخت مذکور در واقع نوعی گزاره‌مندی ارتباطی است که بر حسب ناماسازی خاصی شکل می‌گیرد. تصور نقش و کارکرد ساخت اضافه، بدون لحاظ کردن معنا و دلایل شناختی تقریباً غیرممکن است. این بررسی با ذکر شواهد لازم مدعی است که این ساخت در ابتدا از ساخت اضافه ملکی سرچشمه گرفته چرا که زبان فارسی کهن در ابتدا حاوی همین ساخت بوده که بر طبق فرایند استعاره سازی و روابط توارث به ساخت‌های مشابهی چون ساخت نسبی، ساخت حاوی فعل با اقمار گوناگون و ساخت صفت و موصوف گسترش یافته است. ویژگی مشترک تمام این ساخت‌ها خصلت گزاره‌مندی ارتباطی در آنهاست که به صورت کسره اضافه خود را نشان می‌دهد.

منابع

انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات فاطمی
 ابولقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: انتشارات سمت
 معظمی، آرزو و درزی، علی. (۱۳۸۵). "ساخت حوزه اضافه در گروه اسمی زبان". دومین کارگاه پژوهشی زبان فارسی و رایانه. تهران.

Goldberg, Adele. (1995). *A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. Chicago: University Of Chicago Press.

Croft, William. (2004). *Radical Construction Grammar*. Oxford: Oxford University Press.

Croft, William. (2005). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Geraerts, Dirk. (2010). *Theories of Lexical Semantics*. Oxford: Oxford University Press.

- Langacke, W. Ronald. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Chicago and Stanford University Press.
- Moinzade, Ahmad. (2006). "The ezafe phrase in Persian: How complements are added to N_s^0 and A_s^0 ". *Journal of Social Sciences and Humanities of Shiraz University*. Vol. 23, NO.1., 45-57.